سنخیت و جذب در مثنوی مولوی

مرتضوی باروق، سید علی

سنخیت که یکی از بن مایه‏های اندیشه مولانا در مثنوی است، در چهل‏وپنج موضع و صدو نه بیت آمده است. این بسامد نشان دهنده توجه خاص مولانا به سنخیت به عنوان یک نظام است. مطالعه و تحقیق در این مورد می‏تواند مدخلی برای شرح و تحلیل ابیات و نقد و تبیین اندیشه‏های عمیق عرفانی در مثنوی باشد. مقاله حاضر سنخیت را که مولانا از آن به جنسیت تعبیر کرده است به عنوان یک بن مایه قابل توجه در اندیشه مولانا مورد بحث قرار داده، وجوه مختلف و کارکرد آن را در هستی و نقش آن در جنبش ارکان و عناصر هستی و تعلیم و ایمان و رسالت انبیا و گرایشات عرفانی بشر، بررسی کرده است.

1-جنسیت و سنخیت همواره مورد توجه نویسندگان و عرفا بوده است و اغلب ریشه گرایش و عدم گرایش چیزی یا کسی به چیزی یا کسی دیگر را، در همجنسی یا ناهمجنسی آنها جسته‏اند. در روابط اجتماعی نیز چنین نگرشی دیده می‏شود. اقبال عامه مردم نسبت به ضرب‏المثل:

«کبوتر با کبوتر باز با باز

کند هم جنس با هم جنس پرواز»

(امثال و حکم، 3/1191)

حکایت از عمق اعتقاد به این باور بنیادین دارد. شیخ محمود شبستری در «گلشن راز»، جنسیت را سبب گرایش و در نهایت، به هم رسیدن دو موجود می‏شمارد و از نااهل- که همان غیرجنس است- برحذر می‏دارد.

بود جنسیت آخر علت ضم

چنین باشد جهان والله اعلم

ولی از صحبت نااهل بگریز

عبادت خواهی از عادت بپرهیز.

(گ-ر، ب924و 925)

شیخ محمود برای روشنتر شدن مطلب، تمثیل جنس فرزند و گرایش او را براساس جنسیت، به پدر یا مادر بیان می‏کند.

بود محبوس طفل شیرخواره

به نزد مادر اندر گاهواره

چو گشت او بالغ و مرد سفر شد

اگر مرد است همراه پدر شد

(گ-ر، 933و 934)

صاحب «مصباح‏الهدایه» جنسیت را ریشه الفت و نفرت می‏داند و نظر خود را براساس حدیثی، این‏گونه بیان می‏کند: «پس مرید به واسطه خرقه پوشیدن از دست شیخ صاحب ولایت، بداند که حق تعالی او را قبول کرده است و تألف و اجتماع او با شیخ به رابطه صدق ارادت و حسن قبول، آینه‏ای گردد که در وی صورت سر سابقت و حسن خاتمت خود مشاهده کند. چه «تألف اشباح نتیجه تعارف ارواح است» و تعارف علامت آن «جنسیت و معیت در عالم غیب.» چنانکه در خبر است: «الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها

اختلف»(1)

در جای دیگر، بنای تعاضد و تناصر ارواح موءمنین جهت شکست دادن نفس را «جنسیت اصلی و صحبت اولی»(2) می‏داند که «پیش از تعلق قالب»(3) ایشان را بوده است.

دیدگاه فوق یادآور جهان مینوی در تعالیم زرتشت و نظریه مثل افلاطون است که بر جان جهان مولانا منطبق است.(4)

جنسیت از دیدگاه مولانا، بسیار پیچیده و گسترده است. پیچیده از این‏نظر، که موقوف به ظاهر نیست. و گسترده از این‏نظر، که تمام پدیده‏های هستی را در دایره خود گنجانده است.

تعریف جنسیت از دیدگاه مولانا، چنین است:

«چیست جنسیت یکی نوع نظر

که بدان یابند ره در همدگر»

آن نظر که کرد حق در وی نهان

چون نهد در تو، تو گردی جنس آن

(م/6/2982-2983)

مطابق این تعریف، جنسیت عنایتی از سوی حق است. اگر خداوند مجموعه ویژگی‏هایی که در وجود انسان‏های صالح گذاشته است، در وجود شخص ایجاد کند، بنا به رابطه جنسیت، آن شخص جذب انسان‏های صالح می‏شود.

مولانا در تعریفی که برای جنسیت ارایه می‏دهد، به یک نوع نظر که موجب گرایش دو همجنس به هم می‏شود، اشاره می‏کند. این نظر در جای دیگر از مثنوی «قدر مشترک» تعبیر شده است. چنان که -در داستان زاغ و لک‏لک، گرایش آن دو را به یکدیگر در اثر همین قدر مشترک می‏داند.

آن حکیمی گفت دیدم در تکی

می‏دویدی زاغ با یک لک‏لکی

در عجب ماندم بجستم حالشان

تا چه «قدر مشترک» یا بم نشان

چون شدم نزدیک من حیران و دنگ

خود بدیدم هر دوان بودند لنگ

(م/2/2105- 2107)

داستان جالینوس و روی کردن دیوانه بدو نیز، -موءید همین تفکر در ذهن و اندیشه مولانا است. روزی جالینوس با یاران خود می‏رفت. دیوانه‏ای بدو روی کرد و خندید. جالینوس از یاران خود دارویی خواست، که مخصوص جنون بود. چون علت کار پرسیدند، گفت:

گر نه جنسیت بدی در من از او

کی رخ آوردی به من آن زشت رو

گر ندیدی جنس خود کی آمدی

کی به غیر جنس، خود را برزدی

چون دو کس برهم زند بی‏هیچ شک

در میانشان هست «قدر مشترک»

کی پرد مرغی مگر با جنس خود

صحبت ناجنس گور است و لحد

(م/2/2096- 2099)

2-انواع جذب جنس و مصادیق آن:

جذب جنس در مثنوی به چهار گونه تقسیم شده است: «یکی- جذب جنس به جنس خود، مانند انسان به انسان و کبوتر به کبوتر. دوم- جذب جزو به کل خود، مانند نفوس جزئیه به نفس کلی. سوم- جنسیت بالقوه و آنچه قابل جنسیت است، مانند نان و آب و غیره که پس از هضم، جزو بدن می‏شود. چهارم- پندار و نمایش جنسیت، که منشأ جذب دروغین و ناپایدار است؛ مانند مرغی که جذب صفیر مرغ می‏شود، ولی با دریافت غیریت آن، گریزان می‏شود.»(5)

ذوق جنس از جنس خود باشد یقین

ذوق جزو از کل خود باشد ببین

یا مگر آن قابل جنسی بود

چون بدو پیوست جنس او شود

همچو آب و نان که جنس ما نبود

گشت جنس ما و اندر ما فزود

نقش جنسیت ندارد آب و نان

زاعتبار آخر آن را جنس دان

ور ز غیر جنس باشد ذوق ما

آن مگر مانند باشد جنس را

آن که مانند است باشد عاریت

عاریت باقی نماند عاقبت

مرغ را گر ذوق آید از صفیر

چون که جنس خود نیابد شد نفیر

(م/1/889- 895)

مولانا با طرح این دیدگاه، جنسیت را به صورت یک نظام در دایره هستی معرفی می‏کند، که فراتر از صورت و ظاهر پدیده‏هاست. سر جنسیت در -صورت و ظاهر آشکار نمی‏شود. از اینرو، تشخیص این که چه چیزی جنس چه چیزی است؟ کار سهل و ساده‏ای نیست.

مولانا با تمثیل مور و گندم، نوع پیچیده‏ای از جنسیت را که می‏توان آن را سنخیت نیز نامید، این چنین معرفی می‏کند.

هین مشو صورت پرست و این مگو

سر جنسیت به صورت در مجو

صورت آمد چون جماد و چون حجر

نیست جامه را از جنسیت خبر

جان چو مور و تن چو دانه‏ی گندمی

می‏کشاند سوی سویش هر دمی

مور داندکان حبوب مرتهن

مستحیل و جنس من خواهد شدن

آن یکی موری گرفت از راه، جو

مور دیگر گندمی بگرفت و دو

جو سوی گندم نمی‏تازد ولی

مور سوی گندمی آید، بلی

رفتن جو سوی گندم تابع است

مور را بین که به جنسش راجع است

(م/6/2953-2959)

نتیجه تمثیل فوق، این است که راز پیروی سگ اصحاب کهف از مردان حق و عروج حضرت عیسی(ع) به سوی آسمان، در نوع جنسیت آنها بوده است.

زین سبب آمد سوی اصحاب، کلب

هست صورت‏ها حبوب و مور قلب

زان شود عیسی سوی پاکان چرخ

بد قفس‏ها مختلف، یک جنس فرخ

(م/6/2960-2961)

مطابق قاعده جذب جنس- که انواع آن را پیشتر متذکر شدیم- مولانا مصادیقی از جذب جنس را این‏گونه بیان می‏کند:

- انبیا چون جنس روحند و ملک

مر ملک را جذب کردند از فلک

باد جنس آتش است و یار او

که بود آهنگ هر دو برعلو

باز آن جان‏ها که جنس انبیاست

سوی ایشان کش‏کشان چون سایه‏هاست

زانکه عقل غالب است و بی‏زشک

عقل جنس آمد به خلقت با ملک

و آن هوای نفس غالب بر عدو

- نفس جنس اسفل آمد، شد بدو

بود قبطی جنس فرعون ذمیم

بود سبطی جنس موسی کلیم

بود هامان جنس‏تر فرعون را

برگزیدش برد تا صد سرا

لاجرم از صدر تا قعرش کشید

که ز جنس دوزخند آن دو پلید

(م/4/269-276)

قابل ذکر است، راه شناسایی هم جنس واقعی در منظر مولانا، خرد و وحی‏القلب است، که پیران حقیقت بین از آن بهره‏مندند. انسان حقیقت جو باید در سایه پیران راستین، جنس را از غیر جنس بشناسد. زیرا یک اشتباه موجب تباهی و هلاکت می‏شود.

جنس و ناجنس از خرد دانی شناخت

سوی صورت‏ها نشاید زود تاخت

نیست جنسیت به صورت لی ولک

عیسی آمد در بشر جنس ملک(6)

(م/6/2959- 2960)

همچنین:

مکر نفس و تن نداند عام شهر

او نگردد جز به وحی‏القلب قهر

هر که جنس اوست یار او شود

جز مگر داوود کو شیخت بود

(م/3/2560-2561)

بشنود آن مرغ بانگ جنس خویش

از هوا آید بیابد دام و نیش

(م/1/218)

کارکرد جذب جنسیت به‏گونه‏ای است که هر چیزی را در نهایت، به جنس خود می‏رساند. حکایت عبدالغوث در مثنوی دستمایه‏ای شد، تا مولانا این کارکرد را روشن سازد.

بود عبدالغوث همجنس پری

چون پری نه سال در پنهان پری

برد هم جنسی پریانش چنان

که رباید روح را زخم سنان

چون بهشتی جنس جنت آمدست

هم ز جنسیت شود یزدان پرست

مهرها را جمله جنس مهردان

قهرها را جمله جنس قهر دادن

لاابالی لاابالی آورد

ز آنکه جنس هم بوند اندر خرد

بود جنسیت در ادریس از نجوم

هشت سال او یا زحل بد در رقوم

بعد غیبت چون که آورد او قدوم

در زمین می‏گفت او درس نجوم

جذب جنسیت کشیده تا زمین

اختران را پیش او کرده مبین

(م/6/2974-2981)

هانری کربن، این تجاذب جنس را تحت عنوان «همسان با همسان» بررسی کرده‏اند. به گفته ایشان: «در بدن لطیف دو مرکز روح و فراآگاهی جای دارد که به اصل برتر اجازه کارکرد می‏دهد. همسانی می‏خواهد به همسان خود بپیوندد. یک ماده تنها همسان خود را می‏بیند و تنها با همسان خودش می‏تواند دیده و شناخته شود.» (7)

به نظر وی، «بخش‏های سازنده هستی آدمی همچون پاره‏های کیهانی اوست. هر بخش از آن یکی است که از آن برگرفته شده است. همچون ء جنسیت از دیدگاه مولانا جلال‏الدین محمد مولوی، بسیار پیچیده و گسترده است، پیچیده از این نظر که موقوف به ظاهر نیست و گسترده از این جهت که تمام پدیده‏های هستی را در دایره این نظریه گنجانده است.

شهوت و آتش دوزخ که با هم پیوند دارند، پاره‏های زندانی شده در وجود انسان به همسانان خود می‏گرایند.» (8) بدین صورت، موجود نوری به سوی نور و موجود آتشی به سوی آتش کشیده می‏شود.

به عقیده مولانا نیز،هر کدام از عناصر در جسم انسان ضدیکدیگرند و هنگام بیماری به جنس کیهانی یا زمینی خود، می‏گرایند. ولی حکمت حق تا زمان مرگ، آنها را در کنار هم نگه می‏دارد تا حیات بشر بر دوام ماند.

خاک گوید خاک تن را باز کرد

ترک جان کن سوی ما آهمچو گرد

جنس مایی پیش ما اولی‏تری

به که زان تن وارهی و آن تری

جذبه‏ی این اصل‏ها و فرع‏ها

هر دمی رنجی نهد در جسم ما

تا که این ترکیب‏ها را بر درد

مرغ هر جزوی به اصل خود پرد

(م/3/4420-423)

در جای دیگر می‏فرماید:

در جهان هرچیز، چیزی جذب کرد

گرم گرمی را کشید و سرد، سرد

قسم باطل باطلان را می‏کشند

باقیان از باقیان هم سرخوشند

ناریان مر ناریان را جاذبند

نوریان مر نوریان را طالبند

(م/3/81-83)

مولانا در بیان این مطلب، طبله عطاران را مثال می‏زند که در آن، هرجنسی، کنار جنبس خود، قرار گرفته است.

طبله‏ها در پیش عطاران ببین

جنس را با جنس خود کرده قرین

جنس‏ها با جنس‏ها آمیخته

زین تجانس زینتی انگیخته

(م/2/280-281)

3- جنبش و حرکت، رابطه مستقیمی با جنسیت دارد. به عقیده مولانا «جنبش هر چیز که در حیطه جذب چیزی قرار گرفته، ناشی از جنسیت است. ولی جنسیت به چشم نمی‏آید و آنچه که ما می‏بینیم جنبش است. همچون شتری که مهار و کشنده‏اش پنهان است و فقط راه رفتن او پیداست.» (9)

جنبش هرکس به سوی جاذب است

جذب صادق نه چو جذب کاذب است

می‏روی که گمره و گه در رشد

رشته پیدا نه و آن کت می‏کشد

اشتر کوری مهار تورهین

تو کشش می‏بین مهارت را مبین

(م/4/1321-1323)

حکایت صدر جهان و غلام او، نمونه‏ای زیبا از تکاپو و جنبش حاصل از جنسیت است. غلام صدر جهان در پی خطایی که از وی سرزده است، سال‏ها از درگاه او دور می‏ماند. ولی عشق و علاقه او به سوی صدرجهان می‏کشد. زیرا عشق عاشق، بازتاب قلبی معشوق است. ابتدا معشوق است که دلداده عاشق خود می‏شود، تا او را به دام عشق گرفتار می‏سازد.

خوارزمی می‏گوید: «عشق محب نتیجه عشق محبوب اوست و طلبکاری طالب اثری از آثار مطلوب او، عاشق را با سوز غم عشق ساختن و خویشتن را در آتش سوزان انداختن، به واسطه معشوق است.

اگر از جانب معشوق نباشد میلی

کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد» (10)

میل نهانی صدر جهان که با غلام خود همجنس است، غلام را به جنبش درآورده و بی‏قرار می‏سازد. مولانا بی‏قراری او را، نتیجه همین جذب عشق نهانی می‏داند.

آمدیم اینجا که در صدر جهان

گر نبودی جذب آن عشق نهان

ناشکیبا کی بدی او از فراق

کی دوان باز آمدی سوی وثاق

(م/3/4600-4601)

تمثیلی از یک امر محسوس و تجربی، مطلب فوق را روشن‏تر می‏کند. چشم انسان که با نور سنخیت دارد، اگر فروبندی، مضطرب و بی‏قرار شود تا به آن نور بپیوندد.

چشم دل انسان هم اگر از جنس حقیقت باشد، در صورت بسته بودن، بی‏قرار و مضطرب می‏شود. از اینروست که «هرگاه انسان بخواهد قلب و روح خود را از اضطراب برهاند، باید چشم دل خود را به سوی شمس حقیقت بگشاید.» (11)

چشم چون بستی تو را تاسه گرفت

نور چشم از نور روزن کی شکفت

تاسه‏ی تو جذب نور چشم بود

تا بپیوندد به نور روز زود

چشم باز ار تاسه گیرد مر تو را

دان که چشم دل ببستی، برگشا

آن تقاضای دو چشم دل‏شناس

کو همی جوید ضیای بی‏قیاس

چون فراق آن دو نور بی‏ثبات

تاسه آوردت گشادی چشم‏هات

پس فراق آن دو نور پایدار

تاسه می‏آرد، مر آن را پاس دار

(م/2/84-89)

مولا همگان را دعوت می‏کند تا جنس دل شوند. دلی که درنظر مولانا مسجدالاقصی و منظر حق است و باید از اغیار پاک بماند. انسان جنس دل نمی‏شود، مگر با پیوستن به صاحبدلان و همجنس شدن با اولیا.

صاحب دل جو اگر بی‏جان نی‏ای

جنس دل شو گر ضد سلطان نی‏ای

(م/5/902)

در پرتو جنسیت است، که جان انسان اوج می‏گیرد و به جانان می‏پیوندد و دل به رنگ دلدار درمی‏آید. جان، لامکان را می‏گزیند و تن سبزه و آب روان را. «اگر جان قابل باشد دعوت انبیا را پاسخ گفته، در اثر سنخیت، جذب و انجذاب، تحقق پیدا می‏کند وگرنه موجب دفع و اندفاع می‏شود.» (12)

او چو می‏خواند سرا من بنگرم

لایق جذبم و یابد پیکرم

گر لطیفی زشت را در پی کند

تسخری باشد که او پیروی کند

چون که هر جزوی بوید ارتفاق

چون بود جان غریب اندر فراق

گوید ای اجزای پست فرشی‏ام

غربت من تلخ‏تر من عرشی‏ام

میل تن در سبزه و آب روان

ز آن بود که اصل او آمد از آن

میل جان اندر حیات و در حی است

ز آن که جان لامکان اصل وی است

عشق معشوقان دوزخ افروخته

عشق عاشق جان او را سوخته

کهربا عاشق به شکل بی‏نیاز

کاه می‏کوشد در آن راه دراز

(م/3/4433 به بعد)

4- جنسیت و تعلیم، رابطه مستقیمی با هم دارند. طبق قاعده تجانس، بشر نمی‏تواند با غیرجنس ارتباط و الفت برقرار کند. خداوند که ورای حجاب است، جهت تعلیم خلق، از پیامبران- که همجنس بشرند- استفاده می‏کند و بشر که عکس خود را در آینه پیامبران مشاهده می‏کند، به تعلیم آنان می‏گراید و دل می‏نهد. آن که اهل است، سرچشمه این معارف را در ورای آینه جسته، تصدیق می‏کند. و آن که اهل نیست، این کلام را از شخص پیامبر دانسته، به انکار برمی‏خیزد.(13)

مولانا برای تبیین این اندیشه، شیوه آموزش دادن به طوطی را مثال می‏زند. طوطی عکس خود را در آینه می‏بیند و چون می‏پندارد که آموزش‏دهنده هم‏جنس خود اوست، سخن گفتن را می‏آموزد.

طوطی‏ای در آینه می‏بیند او

عکس خود را پیش او آورده‏رو

در پس آیینه آن استانهان

حرف می‏گوید ادیب خوش‏زبان

پس ز جنس خویش آموزد سخن

بی‏خبر از مکر آن گرگ کهن

از پس آیینه می‏آموزدش

ورنه ناموزد جز از جنس خودش

(م/5/430-433)

مولانا اظهار معجزات را، علت اصلی ایمان آوردن مردم به انبیا نمی‏داند. به اعتقاد وی«بوی جنسیت» است، که موجب ایمان قلبی می‏شود. یعنی، در صورتی کسی به کسی دیگر می‏گراید، که میان آن دو نوعی تجانس و همگرایی باشد.

معجزات انبیا برای اسکات خصم و به زانو درآوردن منکران و اغیار بوده است. وگرنه مکارم اخلاق، خود، راهنمای رجال الهی و اهل حقیقت برای ایمان است.

در «شرح جامع» اشاره شده است که «سبب اصلی ایمان آوردن به کسی، این است که میان آن دو، نوعی «سنخیت روحی» برقرار باشد که به محض برخورد، جرقه ایمان در دل شخص پدید می‏آید. چنانکه، کاغذ در مجاورت آتش بلافاصله، مشتعل می‏شود، اما سنگ خار، از شعله آتش، فروزان نمی‏گردد.»(14)

موجب ایمان نباشد معجزات

بوی جنسیت کند جذب صفات

معجزه از بهر قهر دشمن است

بوی جنسیت سوی دل بردن است

(م 6/76-77)

مولانا با بیان داستانی که در آن کودکی بر ناودان رفته و هر آن بیم افتادن او می‏رود، نقش جنسیت انبیا را در هدایت امت بیان می‏کند، چنان که مادر کودک از حضرت علی(ع) راه چاره را جویا می‏شود. راه چاره‏ای که حضرت علی(ع) پیش پای آن زن می‏گذارد، این است که طفلی دیگر را به بام بفرستند تا به واسطه جنسیت، کودک از ناودان کنار رفته به دنبال آن طفل از خطر سقوط نجات یابد. مولانا آن کودک بر ناودان گیر افتاده، را نماد امت و آن طفل نجات‏دهنده را نماد پیامبر در نظر گرفته، نقش جنسیت را باتأکید زیادی گوشزد می‏کند.(15)

گفت طفلی را برآور هم به بام

تا ببیند جنس خود را آن غلام

سوی جنس آید سبک از ناودان

جنس بر جنس است عاشق جاودان

زن چنان کرد و چو دید آن طفل او

جنس خود، خوش خوش، بدو آورد رو

سوی یار آمد ز متن ناودان

جاذب هر جنس را هم جنس‏دان

ز آن بود جنس بشر پیغمبران

تا به جنسیت رهند از ناودان

(م 4/2664-2668)

در ادامه، چنان که پایبندی مولانا به جر جرار کلام است، علت عروج حضرت ادریس و عیسی(ع) به گردون و فرود آمدن هاروت و ماروت به زمین و گرایش کافران به شیطان را متذکر می‏شود، که همان جنسیت اصلی آنان است.

عیسی و ادریس بر گردون شدند

با ملایک چون که هم‏جنس آمدند

باز آن هاروت و ماروت از بلند

جنس تن بودند، ز آن زیر آمدند

کافران هم جنس شیطان آمده

جانشان شاگرد شیطانان شده

(م 4/2669-7671)

داستان دیگری که مولانا در آن نقش جنسیت را در هدایت و ایمان آوردن مردم به انبیا به وضوح نشان داده است، ماجرای سحره فرعون در مواجهه با حضرت موسی(ع) است. سحره فرعون که برخلاف ظاهر، جنسیت مردان الهی را دارند، عرق جنسیت با حضرت موسی(ع) آنان را از گمراهی رهایی داده، به اقرار و اعتراف به حقانیت حضرت موسی (ع) وامی‏دارد.

آن دو ساحر را چو این پیغام داد

ترس و مهری در دل هردو فتاد

عرق جنسیت چو جنبیدن گرفت

سر به زانو برنهادند از شگفت

چون دبیرستان صوفی زانو است

حل مشکل را دو زانو جادو است

(م 3/1171-1173)

مولانا با طرح مسأله دعوی‏ای که خود گواه صدق خویش است، ایمان و ارتباط آن را با جنسیت تبیین می‏کند. او ضمن تعبیر جنسیت به مزه، آن را علت ایمان و تسلیم در برابر دعوت انبیا می‏داند. به عقیده مولانا کسی که آشنای جان کسی است، دعوی او را عین معنی دانسته از وی اقامه دلیل نمی‏خواهد. به عنوان مثال: اگر کسی بگوید: من نیم شب پیش تو هستم، شناختن صدای او، خود گواه صدق گفتار اوست. یا کسی که با خط خوش بنویسد که من کاتب توانایی هستم، خط زیبای او گواه صدق ادعای اوست... مولانا با آوردن این مثال‏ها، این نتیجه را می‏گیرد که: اگر انسان جنس صدای پیامبران را که در آغاز آفرینش آن را شنیده است، بازشناسی کند و مزه آن را در ضمیر خود بیابد، از درون، در مقابل دعوت انبیا سجده می‏کند.

در دل هر امتی کز حق مزه است

روی و آواز پیغمبر معجزه است

چون پیامبر از برون بانگی زند

جان امت در درون سجده کند

ز آن که جنس بانگ او اندر جهان

از کسی نشنیده باشد گوش جان

(م 2/3574- 3601)

5- جنس کیستی:

مولانا با طرح جنسیت به عنوان یک نظام، تشخیص این که انسان جنس کیست، به خود او واگذار می‏کند. ملاک این تشخیص را تمایل و گرایش درونی انسان می‏داند. از دید مولانا، اگر به کفر گرایش دارد، از جنس کافران و اگر به دین گرایش داشته باشد، از جنس اولیای حق است. او اگر نیمی به این و نیمی بدان گرایش داشته باشد، عقل و نفس او به هم آمیخته و در حال تردد قرار دارد.

جاذبه‏ی جنسیت است اکنون ببین

که تو جنس کیستی از کفر و دین

گر به هامان مایلی هامانی‏ای

ور به موسی مایلی سبحانی‏ای

ور به هر دو مایلی انگیخته

نفس و عقلی هر دوان آمیخته(16)

(م 4/2716- 2718)

6- بحث و نتیجه‏گیری:

با عنایت به آنچه در باب جنسیت بیان شد می‏توان به نتایج زیر رسید:

1- جنسیت در اندیشه مولانا، نظام حاکم بر هستی است که از عناصر مادی گرفته تا گرایشات درونی و عرفانی بشر، ایمان، کفر، نفس و عقل... را شامل می‏شود. جذبی که از جنسیت حاصل می‏شود، بسیار پیچیده است و نمی‏توان بر ظاهر و صورت محدود کرد.

2- راه شناخت همجنس از غیر جنس، به ویژه در گرایشات عرفانی، خرد و وحی قلب است که اولیای پاک و خالص و روشن ضمیر از آن برخوردارند.

3- جنبش و حرکت و تکاپو در جهان هستی به واسطه جذبی است که از جنسیت حاصل می‏شود. یعنی هر چیزی که در حیطه جذب همجنس خود قرار گیرد به سوی او کشیده می‏شود و این در مورد ساکنان همان «کشش» به سوی حقیقت است.

4- جنسیت نقش مهمی در تعلیم و آموزش دارد. از اینرو، انبیا که برای تعلیم بشر آمده‏اند، همجنس بشر هستند. ایمان و تصدیق انبیا نیز به واسطه جنسیت ایجاد می‏شود. یعنی امت اگر با پیامبر هم جنس روحی باشند، دعوت او را شناخته، آن را تصدیق می‏کنند و بدان ایمان می‏آورند.

5- انسان با توجه به گرایشات درونی خود می‏تواند دریابد که جنس کیست. آیا به سوی کفر می‏گراید یا به سوی ایمان؟ درخور ذکر است که گرایش به نفس، نشانگر جنس شیطانی و گرایش به عقل نمایانگر جنس الهی انسان است. حال اگر کسی گرایش به نفس داشته باشد، با کوشش و تربیت و ریاضت و پیروی از اولیایی که مبدل انسان هستند، می‏تواند به رستگاری برسد.

پی‏نوشت‏ها:

1 و 2 و 3- مصباح‏الهدایه، صص 149- 150 و ص 237.

4- طرح این بحث نیاز به مقاله‏ای مستقل دارد.

5- شرح مثنوی شریف، 1/334-235.

6- همچنین ابیات 2900 به بعد از دفتر ششم. «الجنس یمیل الله جنسیه»- ر. ک. شرح جامع، 6/759 و ابیات 1172- 1175 از دفتر دوم و توضیح آن در شرح مثنوی شریف، 5/226

7 و 8- انسان نورانی، صص 104- 105 و ص 106.

9- شرح جامع، 4/389.

10- جواهرالاسرار، 3/691.

11 و 12 و 13- شرح جامع، 2/51 و 5/264 و 5/395.

14- شرح جامع، 6/5 (به تلخیص).

15- «کل شی یرجع الی اصله» ر. ک: شرح جامع، 4/756.

16- همچنین ابیات 896- 897 از دفتر اول و 1633 به بعد تا هفت بیت از دفتر چهارم و ابیات 272 به بعد تا شش بیت و 2055- 2057 از دفتر دوم همین موضوع را طرح کرده است.

1- مثنوی معنوی مولانا جلال‏الدین بلخی، مطابق نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسن، نشر سهیل و نشر علم، چاپ اول، سال 1370.

2- مصباح‏الهدایه و مفتاح الکفایه، عزالدین محمود کاشانی، به تصحیح استاد همایی، جلال‏الدین، موسسه نشر هما، چاپ پنجم، سال 1376.

3- انسان نورانی در تصوف ایرانی، کوربن، هانری، ترجمه جواهری نیا، فرامرز، انتشارات گلبان، سال 1379.

4- شرح جامع مثنوی معنوی، زمانی جعفری، کریم، تهران، اطلاعات، سال 1372.

5- گلشن راز، شبستری، شیخ محمود، به اهتمام موحد، صمد، کتابخانه طهوری، سال 1368.

6- شرح مثنوی شریف، تالیف فروزانفر، بدیع‏الزمان، انتشارات زوار، چاپ نهم، سال 1376.

7- شرح مثنوی شریف، شهیدی، سید جعفر، انتشارات علمی و فرهنگی، سال 1373.

8- امثال و حکم، دهخدا، علی اکبر، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، سال 1363.